

باشند که هرگز بیشتر از آنچه در عرف جامعه برای ارتباط بین مسافر و راننده تعریف شده فراتر نروند. همچنین هرگز از خودروهای شخصی که به مسافرکشی می‌پردازند برای تردد به خارج از شهر و مسیرهای طولانی بزرگراهی استفاده نکنند. عجله داشتن برای رسیدن به مقصد، دلیل موجهی برای سوار شدن به هر خودرویی که در مقابل مردم توقف می‌کند، نیست. گاهی اوقات سارقانی که در قالب مسافرکش اقدام به سرقت می‌کنند برای قرار دادن قربانی در شرایط مناسب جعبه‌ای را در صندلی جلو قرار می‌دهند یا اعلام می‌کنند در جلو خراب است تا قربانی مجبور شود در صندلی عقب در کنار سارقی که قصد جیب‌بری از وی یا سرقت به عنف را دارد، بنشیند. شهروندان در صورت مواجهه با چنین خودروهایی علاوه بر سوارنشدن بر خودرو ضمن تماس با مرکز فوریت‌های پلیس ۱۱۰، مشخصات خودرو و سرنشینان را در اختیار پلیس قرار دهند.

با وجود این باز هم پیشگیری مقدم بر درمان است و لازم است که شهروندان با رعایت نکات خودمراقبتی که در ادامه به آنها اشاره می‌کنم ضمن مراقبت از خود و عزیزان‌شان یاریگر پلیس در پیشگیری از وقوع جرایم باشند. در سفرهای شهری حتماً از وسایط حمل‌ونقل عمومی استفاده شود. لازم است شهروندان از سوار شدن به خودروهای غیرمسافرکش مصوب به ویژه خودروهای دارای شیشه‌های دودی خودداری کنند و هنگام سوار شدن به خودرو با نگاه به قسمت داخلی در خودرو از سالم بودن دستگیره در مطمئن شده و سپس وارد خودرو شوند. شهروندان توجه داشته باشند که اگر ظاهر راننده و سایر مسافران به نظر موجه نمی‌رسد یا از این بابت احساس ناراحتی کردند بلافاصله در را بسته و از نشستن داخل خودرو خودداری کنند. نوع ارتباط با افراد مختلف تعریف شده است و خارج شدن از این عرف، افراد را با انواع آسیب‌ها و خطرات مواجه می‌سازد. شهروندان دقت داشته

قتل، پایان دوستی شوم

**رازگشایی از قتل دختر جوان که قربانی جنایت پسر مورد علاقه‌اش شده بود
خاطره‌ای است که این هفته کارآگاه جنایی برای ما روایت کرده است.**

دیگر برایم مسجل بود قاتل رضا است اما چرا باید دختر مورد علاقه‌اش را بکشد. بعد از یک ماه رد پسر جوان را در جنوب شهر زدیم و شبانه در یک مسافرخانه او را دستگیر کردیم.

صبح روز بعد پسر ۳۰ ساله روبه‌رویم نشست. از رفتارش معلوم بود که تحصیلکرده و آدم حسابی است. از او خواستم هرچه شده است را براساس واقعیت بگوید. لیوان آبی خواست که به او دادم. بعد از تازه کردن گلویش، شروع به صحبت کرد: «جناب سروان من قاتل رویا هستم اما نمی‌خواستم او را بکشم. نمی‌دانم چرا یکباره این غلط را کردم. من و رویا سه سال قبل با هم آشنا شدیم و کم‌کم ارتباط مان شکل گرفت. حتی خانواده‌ها می‌دانستند ما با هم رفت و آمد داریم. از شش ماه قبل من متوجه شدم ما به درد هم نمی‌خوریم و به همین خاطر منطقی با او صحبت کردم که ارتباط مان را پایان دهیم، اما او نمی‌پذیرفت و خواستار ادامه دوستی بود. هربار می‌گفتم فرصت بدهم تا باور کند اما او بدتر می‌کرد. روز حادثه به خانه‌اش رفتم و گفتم ارتباط ما باید تمام شود که او قبول نکرد و سر و صدا راه‌انداخت. من عصبانی بودم و نمی‌توانستم با صحبت، آرامش کنم. یکباره نمی‌دانم از کجا قابلمه جلوی دستم آمد و ضربه‌ای محکم به سر رویا زدم که بیهوش شد. وقتی دقت کردم دیدم نفس نمی‌کشد. سیم تلفن را دور گلویش فشار دادم که مطمئن شوم مرده است. برای فرار از قانون صحنه‌سازی کرده و بعد فرار کردم.» با اعترافات رضا، پرونده‌ای که به نظر می‌رسید کشف آن سخت باشد، رازگشایی شد.

اوایل اسفند بود و کم‌کم شهر بوی بهار گرفته بود. آن سال انگار بهار می‌خواست زودتر بیاید و برای آمدنش عجله داشت. از صبح چند پرونده را بررسی و هماهنگی‌هایش را با بازپرس‌های ویژه قتل انجام دادم. آن سال ۳۲ کشف پرونده قتل داشتیم و از خودم راضی بودم و تلاش می‌کردم پرونده کشف نشده نداشته باشم.

ساعت ۱۱ بود که زنگ تلفن ویژه قتل به صدا درآمد. افسر کلانتری پشت خط بود و تند تند صحبت می‌کرد. جناب سروان در طبقه دوم ساختمان هفت طبقه جسد یک زن در خانه‌اش پیدا شده است. سر جسد باد کرده و احتمالاً قتل است. از او خواستم صحنه را حفظ کند تا خودمان را برسانیم. با یک تیم از تشخیص هویت راهی محل قتل در خیابان مطهری شدیم. ساعت نزدیک ۱۲ شده و کوچه مملو از جمعیت بود. افسر کلانتری با دیدن ما راه را باز کرد و بعد از عبور از نوار زرد رنگ بررسی صحنه جرم، وارد ساختمان و آپارتمان مورد نظر شدیم. همه چیز در نگاه اول عادی به نظر می‌رسید اما جسد زن جوانی کنار شومینه در حالی افتاده بود که سرش باد کرده و کنارش تلفنی افتاده بود.

پزشک قانونی با معاینه جسد اعلام کرد اصابت ضربه به سر این زن و خفگی‌اش، علت مرگ او بوده است.

شروع به گشتن داخل خانه کرده و یک قابلمه خونی زیر سینک آشپزخانه پیدا کردیم. دیگر مطمئن شدیم که این زن به قتل رسیده است. همسایه‌ای که به پلیس خبر داده بود، در بازجویی مدعی شد، دیشب از خانه رویا (مقتول) صدای جرو و بحث می‌آمد، اما خیلی زود تمام شد.

صبح نگران او شدم و چندباری مقابل خانه‌اش رفتم اما کسی در را باز نکرد. چون کفش رویا جلوی در بود مطمئن شدم بلایی سرش آمده و برای همین به پلیس زنگ زدم.

از زن همسایه به خاطر مسئولیت‌پذیری‌اش تشکر کردم و کم‌کم باید صحنه را ترک می‌کردیم. ساعت پنج از خانه بیرون آمدم در حالی که فقط اسم مقتول را می‌دانستم. صبح به اداره رفتم و دیدم مادر و پدر رویا گریه‌کنان منتظر من هستند. پدر او مدعی شد قاتل مردی به نام رضا، دوست دخترم است. او چند وقتی است که با دخترم بود اما الان خبر ندارم کجاست. با شناسایی هویت رضا سریع آدرسش را پیدا کردم و سراغش رفتم اما هیچ خبری از او نبود. به محل کارش در نزدیکی خانه رویا رفتم اما همکارانش گفتند که از دو روز قبل سر کار نیامده است.

خاطره جنایی

تشریح

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳

چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۳